

آریان، به گردِ یک درفش

پیش درآمدی بر اندیشه
نژادگرایی در ایران معاصر

زندگی نامه وگزیده آثار
ریاپارت، شروین باوند

به روش
کاوش بیان
مصطفی نوری

سرشناسه	بیات، کاوه، ۱۳۳۳ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	آریان به گرد یک درفش: پیشگرای درآمدی بر اندیشه نژادگرایی در ایران معاصر: زندگی‌نامه و گزیده شروین باوند / به کوشش کاوه بیات، مصطفی نوری.
مشخصات نشر	تهران: پردیس دانش ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	۵۸۸ ص.؛ مصور ۲۱/۵×۱۴/۵ س. م.
فروست	مجموعه جامعه و سیاست - ۴.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۳۰۰۰۰۷۲-۸
فهرست نویسی	قیبا
یادداشت	کتابنامه
عنوان دیگر	پیشگرای درآمدی بر اندیشه نژادگرایی در ایران معاصر.
عنوان دیگر	زندگی‌نامه و گزیده آثار پارت، شروین باوند.
موضوع	باوند، آریا پارت شروین، ۱۳۷۲-۱۳۸۶
موضوع	باوند، آریا پارت شروین، ۱۳۸۶-۱۳۷۲ - نقد و تفسیر
موضوع	سیاستمداران - ایران - قرن ۱۴
موضوع	ایرانیان - هویت نژادی
شناسه و ده	نوری، مصطفی، گردآورنده
رده بندی	۱۳۹۳ ب ۲۶ / ب ۱۶۷۰ DSR
رده بندی دیویی	۹۵۵/۰۸۴۰ :
شماره کتاب شناسی	۴۸۹۰ :



آریان به گرد یک درفش

پیش درآمدی بر اندیشه نژادگرایی در ایران معاصر
زندگی‌نامه و گزیده آثار آریا پارت شروین باوند

به کوشش: کاوه بیات، مصطفی نوری

ناشر: پردیس دانش

حروفچینی: نشر هادیان

طراح جلد: پردیس خرمی

چاپ: پردیس دانش

تیراژ: ۸۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۳

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵

تلفن: ۸۸۹۵۲۲۹۷ - فکس: ۸۸۹۵۱۶۹۱

همراه: ۰۹۳۶۹۵۰۰۱۸۲

سایت: www.shirazehketab.net

یادداشت دبیر مجموعه

در پاسخ به پرسشی در مورد چگونگی شکل‌گیری آنچه ملت ایران می‌نامیم با یک تقسیم‌بندی اصلی و چند تقسیم‌بندی فرعی روبرو هستیم. در تقسیم‌بندی اصلی، در یک سو تلاش را داریم و جغرافیایی که به نحو روشن و غیرقابل تفکیکی با آن گره خورده است، در دیگر سو، افسانه‌پردازی و اسطوره‌سازی‌های گوناگون. به عبارت دقیق‌تر در یک سو ریشه‌های تاریخی و آمد، داد و ستد، جنگ و گریز و در نتیجه آمیختگی مردمانی را داریم که طی این آمیختگی در جغرافیایی که به نام فلات ایران شناخته می‌شود به شکل معینی از هم متمایز و هم‌نشینی با یکدیگر رسیده‌اند و تلاشی وافر کرده‌اند تا این مجموعه را هم‌سر پا و هم‌پویا نگاه دارند؛ و در سوی دیگر، افسانه‌هایی که گاه پاسخ به پرسش مزبور در مورد چگونگی تشکیل این ملت را در وقایع چندین هزار سال پیش جستجو کند. نگاه به این پاسخ را در تحرکات فرهنگی و دیوانسالارانه‌ای بیابد که در آغاز همین قرن بیستم از آراء زندگی می‌کنیم آغاز گشتند.

در کنار این تقسیم‌بندی اصلی، تقسیمات فرعی پُرشمار، در مجموعه افسانه‌پردازی‌ها و اسطوره‌سازی‌ها شاهد هستیم. در میان کسانی که تلاش برای ملت ایران را به هزاره‌های پیشین باز می‌گردانند و تمامی وقایع تاریخی‌ای را که در این فاصله اتفاق افتاده است حاشیه‌ای کم‌اهمیت در قبال آن لحظه‌ای «بنیانگذار» به‌شمار می‌آورند، گروهی را می‌یابیم که روح جاودان این بنیانگذاری را در وجود خصلت مداراجویی و پاک‌نهادی و سرشت ویژه بنیانگذاران جستجو می‌کنند و گروهی دیگر آن را در مظلومی می‌جویند که گویا از همان آغاز در تشکیل این ملت، بخشی از آن بر

بخش دیگر روا داشته است. همین دست دوگانگی‌ها را در میان افسانه‌پردازی‌هایی باز می‌یابیم که تشکیل ملت ایران را با سلطنت کوتاه مدت پهلوی‌ها در مجموع و پهلوی اول به ویژه، پیوند می‌زنند. در اینجا نیز در یکسو به گفتارهایی تخیلی بر می‌خوریم که جز در رسای این «ملت‌سازی» نوین نمی‌گویند و در سوی دیگر گفتارهایی به همان اندازه تخیلی که ریشه‌ی تمامی مصائب و مشکلات کشور در عصر جدید را در شیوه‌ی این «بنیانگذاری» جستجو می‌کنند.

گفتاری که در این کتاب تحت عنوان «اندیشه‌ی نژادگرایی» گرد آمده است را بدون تردید باید در زمره‌ی یکی از همین افسانه‌پردازی‌ها و اسطوره‌سازی‌ها جای داد. گفتاری که نسبت به ملت ایران را متصل به وجود «نژادی» می‌داند که یکسره از کورش و داریوش و هخامنشیان به عنوان هیچ‌گونه امتزاج و اختلاط با سایر نژادهایی که در این سرزمین زندگی کرده‌اند، تیره‌ی مشخصی نامعلوم، گاه اقلیت و گاه اکثریت، به حیات خویش ادامه دهد و مانند یک جان را به همین کند.

نتایج محیرالعقولی که این نژادگرایی به در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری، سیاست‌ورزی، ساختار سیاسی و اداری و نظم حقوقی کشور، سیاست خارجی و حتی زبان فارسی به همراه دارد فقط با مطالعه‌ی معادلات و محاسبات‌هایی که در این کتاب منتشر شده‌اند قابل توصیف هستند. اما آنچه توصیف و توضیحش از این نوشته‌ها فراتر می‌رود و نیازمند بررسی و بازاندیشی جدی است، توجیهی است که به نظر می‌رسد این گفتار توانسته گاه و بیگاه در بالاترین سطوح کشور به ترویج و تبلیغ کند. اینک جمع‌های دانشجویی و دانشگاهی و انجمن‌های علمی که طایفه‌ی معارف باید کرسی‌های آزاداندیشی باشند، فضایی را در اختیار طرح و بحث گفتار و ترویج‌های گوناگون - حتی غریب‌ترین و تفرنی‌ترین آنها - قرار دهند چندان جای تعجب ندارد. آنچه باعث تعجب است، علاقمندی نهادهایی مسئول و موظف به حفظ حریم حاکمیت و انسجام هستند مانند دانشگاه جنگ، به گوش فرادادن به یک چنین نظریه‌ی نژادگرایی در یک چنین علاقمندی‌ای از اهمیتی برخوردار است بسی بیشتر از مرد این افسانه‌پردازی‌ها و اسطوره‌سازی‌هایی که نظریات منتشر شده در این کتاب همزمان اوج و حضيض آن را به نمایش می‌گذارد.

به این اعتبار، پرسش اصلی در مروری بر اندیشه نژادگرایی در ایران معاصر، نه در چگونگی تلاش برای سرهم کردن اندیشه‌ای است عاری از هر نوع وجه علمی و انسانی و اجتماعی و فرهنگی، و نه در نتایج حاصل از این تلاش که ممکن است بخش‌هایی از آن به صورت حاشیه‌ای و جهمی عینی و انضمامی در برخی تحرکات اجتماعی و سیاسی کشور در ایران معاصر بیابند. پرسش اصلی آن است که چرا به دست نظریه‌ها و اندیشه‌ها می‌توانند در یک چنین سطوحی مورد توجه قرار گیرند؟ یا به عبارت دقیق‌تر، یک چنین تفکراتی کدام جای خالی را در حیات ملت ایران پر می‌کنند و این جای خالی نتیجه کدام یک از غفلت‌ها و ناکامی‌های ماست؟

مراد ثقفی

فهرست

۵	یادداشت‌های میر معین‌الدین
۱۱	مقدمه / ۱۳۰۰ هجری قمری
۲۷	آریاپارت و آریایان / محمود بنی‌هاشم (هورپاس)
۳۷	۱. گریزی به بیوگرافی پاره‌های خطاطی‌های آریاپارت ش. باوند
۸۹	۲. تاریکی‌ها و نژاد
۱۲۷	۳. جنگ‌های سوم کره و آریا / آمپیر / شهر فیلیزوفی نژاد
۱۴۵	۴. شاهنشاهی یا آمپیر، پارلمان‌تاریزم و شهر فیلیزوفی نژاد
۱۷۵	۵. کنفرانس‌های آریاپارت. ش. باوند در دانشگاه جنگ
۲۷۳	۶. چکیده‌ای از فلسفه تاریخ آمپیر
۲۸۹	۷. دانشگاه یا نمایشگاه تراژدی کمدی
۳۱۷	۸. پیشگاه همایون شاهنشاه یادداشت آریاپارت در سراسر ایران
۳۴۳	۹. گریزی به تیسفون در آمپیر پرویز آخرین شاهنشاه نامور ساسانی
۳۵۹	در نیمه نخستین سده ۷ میلادی
۳۸۹	۱۰. پارسی و رستاخیز
۳۹۵	۱۱. کره و سرپیچ تاریخ
۳۹۵	۱۲. کنفرانس آریاپارت در انجمن فرهنگ ایران باستان
۴۰۷	۱۳. تاریکی‌ها و تراژدی چاپ فلسفه تاریخ آمپیر آریاپارت
۴۱۷	و گریزی به یکی چند تکه در این پُرز
۴۲۳	۱۴. دورنمای مازندران (یادداشت)
	۱۵. آریاپارت و دورنمای کنفرانس مالت در توفان مدیترانه

۴۴۵	پیوست‌ها
۴۴۵	بخش اول اسناد و گزارش‌ها
۴۴۹	۱. نامه‌های مسکو
۴۵۶	۲. نامه‌های لندن
۴۶۰	۳. نامه برلن
۴۶۴	۴. طراتی از بمباران‌های برلن، ۱۹۴۵-۱۹۴۰
۴۷۲	۵. نامه‌های شیراز
۴۸۲	۶. ثبت ریزی با روفسور باوند، خرداد ۱۳۷۰
۴۸۸	۷. سپار نامه رصت
۴۹۱	بخش دوم
۴۹۳	۱. منابع تاریخی و ایدئولوژی و نامه فردوسی
۴۹۴	و اوضاع اجتماعی و سیاسی و نگارش آن
۵۱۶	۲. یک مرور تاریخی
۵۲۲	۳. توران
۵۲۵	۴. تحقیقات دیاکانوف
۵۴۰	۵. گریزی به فلسفه تاریخ شاهنشاهی یا آمپیر
۵۴۳	۶. گریزی به فلسفه تاریخ ویژه دانش پژوهان کورس تاریخ
۵۵۱	۷. توضیح درباره پاره‌ای واژه‌ها
۵۵۹	۸. الفبا آریا پارت
۵۶۳	فهرست گزیده اعلام
۵۷۳	تصاویر

مقدمه

تبدیل هویت ایرانی در مقام یک پدیده کهن و دیرپای تاریخی به صورت مبنایی جهت شناسایی و داد به یک دولت - ملت جدید ایرانی، فرایندی است که حداقل از اواسط قرن نوزدهم میلادی به صورتی جدی آغاز شده است و به روشنی می توان دید که این فرایند، مرغانی را متولد کرد که به خود گرفته و فراز و نشیب هایی که پشت سر داشته است، هنوز هم ادامه دارد.

آنچه در این مجموعه ارائه می شود نیز گوشه ای است کم و بیش ناشناخته از سعی و تلاشی دیگر در همین باب، یعنی تأکید بر یکی از کهن ترین عناصر مفروض از یک پیشینه تاریخی و قریب به بیست ساله که به بحث نژاد و تلاش برای تلفیق آن با یکی از آخرین روش های دولت - ملت سازی اروپا در سال های بین دو جنگ اول و دوم جهانی.

اندیشه های فاشیستی به معنای عام کلمه در دهانه های دوران طرح شد که در بسیاری از دیگر نقاط جهان دوره تاریخی آن به سر آمد بود؛ یعنی - مراحل پایانی جنگ دوم جهانی و سال های بعد از آن. دوره اوج آن با دوره بعد از زمین لرزه های توأم شد که به رغم تهمت بی اساس همراهی و همسویی وی با فاشیسم آلمان از نوعی آلمانی اش، از آنجا که در این دوره عرصه بر طرح و بحث هرگونه اندیشه فاشیستی بسته بود اندیشه های راست رادیکال نیز همانند دیگر گونه های فکری مجازات و محاکمه گردید. طرح و بحث نداشت و در این حوزه جز انتشار چند کتابچه در شرح حال و آراء چهره هایی چون هیتلر و موسولینی، یا تبلیغ پاره ای از آراء شبه فرهنگی نازیسم در دوره انتشار نشریه ایران باستان (۱۳۱۱-۱۳۱۴)، به سختی می توان از انتشار آثار درخور توجهی در این عرصه سخن گفت.

تحركات «فاشیستی» مانند گونه‌های متنوعی از دیگر تحركات سیاسی فقط در پی گشایش حاصل از فروپاشی نظام پهلوی در اثر واقعه شهریور ۱۳۲۰ میسر شد. تحركاتی که در آغاز به صورت فعالیت‌های گروهی از هواداران آلمان که به عنوان ستون پنجم از آن‌ها یاد می‌شد بیشتر جنبه‌ای عملی داشت و با تداوم آن در سال‌های بعد از جنگ و در چارچوب مبارزه با کمونیسم، به تدریج جنبه‌ای فکری نیز به خود منت.

حالی که مراحل نخست این رشته تحركات تحت سرپرستی افرادی سپری شد که همانند اسلاف خود در جنگ اول جهانی بیشتر از نظر مخالفت با روس و انگلیس شناخته می‌شدند، در نبردهای نازی آلمان بودند تا احیاناً همدلی با ناسیونال سوسیالیسم که هنوز تصور روشنی در مورد آن وجود نداشت ولی در مراحل بعد علاوه بر دسترسی بیش از پیش به ادوات سیاسی فاشیسم — امری که در دوره رضاشاه میسر نبود — مراجعت گروهی از ایرانیان به آلمان که خود آن دوره را تجربه کرده و هنوز جوانی از آن تجربه را کارساز می‌دانستند، این رشته تحركات را صورتی جدی‌تر بخشید.

شروین باوند (آریاپارت) نیز همانند دکتر داوود منشی‌زاده بنیانگذار حزب سومکا و تا حدودی نیز شاه‌پور شاه‌پور که کناره‌گیر دیگر فعالیت‌هایش در ایران مشوق گاه‌به‌گاه پاره‌ای از تشکیلات «عجین» هم بود، از آن زمره‌اند.

پاره‌ای از چهره‌های شاخص در این «رصه» هر یک بنا به دلایلی معروف و شناخته شده هستند؛ از حبیب‌الله نوبخت و «عجین» که «وی گرفته به دلیل عجین شدن نام وی با فعالیت‌های ستون پنجم آلمان در برج اول کار تا دکتر داوود منشی‌زاده و حزب سومکای او در دور دوم. پاره‌ای از همانند پی‌وفسور شروین باوند (آریاپارت) بنا به دلایلی که در ادامه این یادداشت به آن اشاره خواهد شد در قیاس با گروه پیش گفته، به هیچ‌وجه معروف و شناخته شده نیست. حال آن‌که شاید از لحاظ نظری بر تمامی آن‌ها سر بود.

شروین باوند (آریاپارت)

وابستگی به یک خاندان دیربای ایرانی، باوندیان مازندران و گره خوردن طومار زندگی این خاندان با یک دوره از تحولات پرحادثه ایران در فاصله سال‌های بین انقلاب مشروطه تا پاگرفتن نظام پهلوی از دو جهت برزندگانی شروین باوند تأثیر

نهاد. یکی از لحاظ شکل‌گیری نوعی ایرانیّت ریشه‌دار در خلق و خوی او و دیگری نیز از نظر پیدایش برداشتی از زندگی در مقام یک رشته پیاپی از نبردهای مختلف سیاسی و اجتماعی. زندگی‌نامه خودنوشت وی که بخش اول این مجموعه را تشکیل می‌دهد - «گریزی به بیوگرافی و پاره‌ای خاطره‌های آریاپارت ش. باوند»^۱ - در توصیف این زمینه اولیه به اندازه کافی گویاست؛ دیگر حوادث و رخداد‌های آن از گمانی طوفانی نیز که در مراحل نخست پی‌آمد آن موقعیت خانوادگی بود و در پی آن نیز حاصل انتخاب آگاهانه آریاپارت در دیگر بخش‌های این زندگی‌نامه کم و بیش توصیف شده است؛ از پیشامد ضرورت ترک ایران همزمان با ترور عموزادگانش هزیرا سلطان به سلاطین و اعیان مالک پسران امیر مؤید باوند به دست نظام نوپای پهلوی در بهار ۱۳۰۳ تا بستن برادرش لهاک خان سالار جنگ فرمانده شورش نافرجام خراسان در بهار ۱۳۱۵. وی بعد از سرکوب این شورش، دوره‌ای کوتاه از آسایش نسبی در اتحاد جماهیر شوروی که برای شروین و برادرش لهاک فرصتی پیش آورد که او در رشته زبان‌شناسی دانشگاه لنینگراد و لهاک نیز در علوم نظامی در آکادمی جنگ مسکو مدارج علمی را طی کنند گرفتار آمدن لهاک خان در تصفیه‌های استالین به ظن همراهی با گروه مارشال تیتو جفایی که باعث شد شروین باوند نیز ترس و خفقان فزاینده شوروی را پشت‌گذاشت و به اروپا فرار کرد.

در پی توفیق آریاپارت به ترک اتحاد شوروی و راه یافتن به اروپا دور دیگری آغاز می‌شود که شاید بتوان آن را دورهٔ تنویریهٔ کمالی و نشیب‌های پیشین نیز تعبیر کرد؛ زندگی را جز یک مبارزهٔ دائم و بی‌امان ندیدن و جستجوی رمز و راز آن در نوعی داروین‌گرایی اجتماعی و آموزه‌های نژادی برآمدن آنان حاصل این تلاش بود که بعد از استقرار در آلمان و انتشار نخستین نوشته‌اش در مجلهٔ جهان نو، لن در آذر ۱۳۱۹ صورتی مدون یافت.^۲

در آن دوره و در آن سرزمین، اعتقاد بدین آموزه‌ها و حتی تظاهر به این اعتقاد خود می‌توانست موقعیت اجتماعی نسبتاً ممتازی را به دنبال داشته باشد و آریاپارت نیز آریاپارت چنین نبود؛ این تعلقات فکری با چنان سرسختی و انعطاف‌ناپذیری ریشه‌داری توأم شده بود که نه فقط در آلمان آن دوره که قاعدتاً از لحاظ نظری

نمی‌بایست با آراء و عقاید وی مابینتی داشته باشد باعث بی‌سرو سامانی‌اش شد بلکه در سال‌های بعد از جنگ در ایران نیز همواره عرصه را بر او تنگ داشت. نه فقط به گونه‌ای که در «گریزی به بیوگرافی...» نوشت، حاضر نشد در خلال تلاش‌های تشکیلات اس‌اس برای تعلیم و تجهیز یک نیروی نظامی از میان داوطلبان ایرانی با چشم‌پوشی از «درفش آمپیر» سرزمین خود به «پرچم جنگی مان» بگویند یاد کند که باعث خشم و غضب مقامات آلمان شد^۱، بلکه در یک مرحله دیگر با تأکید بر آریایی بودن اسلاوها، به گونه‌ای که خود اعتقاد داشت، از در مخالفت با... بکرد سرکوبگرانه آلمانی‌ها در جبهه شرق و روسیه وارد شد که آن نیز باعث طرد بیشتر وی از مراکز قدرت شد.^۲

در پی دورانی فشرده از انواع سختی‌ها و درگیری‌ها که تا پایان جنگ ادامه یافت و بخش مهمی از آن را «گریزی به بیوگرافی...» و یکی از پیوست‌های کتاب به توصیف آن اختصاص داده‌اند، در ۱۳۲۵ به ایران بازگشت.

اگرچه در قیاس با گذشته و تعدادهایی که از اوایل دهه ۱۳۰۰ شمسی در مازندران دامنگیر وی شد و در دو دهه بعد سال دیگر نیز او را در خاک روسیه و آلمان دنبال کرد، اینک از فرارسیدن یک دوره آسیب‌رانش می‌شد سخن گفت و چنین نیز بود، ولی آریاپارت که زندگانی را بحر درونیز و رویارویی نمی‌دید، نظر دیگری داشت.

در آغاز در دانشگاه جنگ به تدریس مشغول شد. بخش مهمی از آثار منتشرشده‌اش - سه رساله جنگ‌های سوم کوره... شاه‌شاهی یا آمپیر... و کنفرانس‌های آریاپارت...^۳ - در این دوره منتشر شدند. در سال ۱۳۳۰ به دانشگاه تبریز منتقل شد و در آنجا نیز به «پاس درفش آمپیر» به گونه‌ای که در رساله دانشگاه یا نمایشگاه تراژدی - کم‌دی توضیح داده است، با تشکیلات حاضر در آنجا همکاری درگیر شد.^۴ در پی این واقعه به دانشگاه فردوسی مشهد منتقل شد (۳۹-۳۷) و در آنجا نیز به نوعی رودرروی فضای حاکم قرار گرفت و بعد از انتقال به دانشگاه تبریز

۱. ص ۶۲.

۲. این نکته را شادروان امیر شاپور زندنیا - از مطلعین این حوزه - برایم نقل کردند.

۳. صص ۴۶۹-۴۶۴.

۴. صص ۱۴۴-۱۳۰، ۱۷۳-۱۴۹ و ۲۶۶-۱۷۶.

۵. صص ۳۱۶-۲۹۰.

شیراز (۱۳۴۸-۱۳۳۹) نیز به همین ترتیب.^۱ بعدها در توصیف این دوره از زندگانی اش چنین نوشت: «نبردهای ایدئولوژیکی من چنین، زیر بلندآفتاب، به پاس درفش، جنگ توی تاریکیهای دشمن به وسیله فاکتورهای خودمانی در تمام سلولهای همان دانشگاهها و زیر همین درفش با شکست مواجه ...» شد.^۲

در سال ۱۳۴۸ بازنشسته شد و تا نهم شهریور ۱۳۷۲ که جان به جان آفرین سپرد و کتاف بازنویسی «فلسفه تاریخ آمپیر» که متن اولیه آن در سالهای جنگ دوم جهانی از دست رفته بود و نگارش مطالب و یادداشت‌هایی دیگر^۳ بخشی از اوقات خود را در ارژنگ پارک، ملک شخصی اش در سوادکوه سپری کرد. در فراز و نشیب‌های نخستین زندگی، احتمالاً بیشتر به دلیل نام و آوازه اش تا موضوعی جدی برای مدتی در مازندران تحت بازداشت قرار گرفت.

از نحوه بازتأثیر یا تأثیر احتمالی آراء و عقاید آریاپارت بر دیگر گروه‌های سیاسی وقت و همچنین تأثیر احتمالی این‌گونه آراء اطلاع دقیقی در دست نیست. می‌دانیم که در میان پلیس از میان تندروی آن دوره دوستان و هواداران پابرجایی داشت و از تأثیر دیدگاه‌های او بر بسیاری از پان‌ایرانیست‌ها یاد شده است.^۴ ولی بعید به نظر می‌آید که در عرصه‌ای فراتر از آن محدود آشنایی‌ها منشأ تأثیر بوده باشد.

در اشاره به دوستان و آشنایان از سر صادق کیا یاد شده است و تیمسار منوچهر آریانا.^۵ از نقطه نظر توجه مقامات حاکم آراء او، در این یادداشت‌ها به دو مورد اشاره شده است یکی در سال ۱۳۴۶ که «تأثیرات وزارت دربار» به چاپ ... «فلسفه تاریخ آمپیر» ابراز علاقه کردند و دیگری نیز در حال برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که در پی پیشنهاد او به سناتور جواد بوشهری به است تشکیلات برگزارکننده این مراسم مقامات وزارت فرهنگ برای چاپ این نوشته «اعلان آمادگی کردند و ... به دستور وزیر، فزون از سه هزار برگ تایپ شده، مامور چاپ می‌گردد ... [اما] ... کافی است تنها این اشاره که همه این تلاش‌ها سر و پای شکست

۲. بنگرید به ص ۴۱۰.

۱. صص ۸۶-۸۰.

۳. بخشی از این یادداشت‌ها و نوشته‌ها که در آن موقع منتشر نشدند اینک در این مجموعه ارائه می‌شوند.

۵. به نقل از محمود بنی‌هاشم (هورپاس).

۴. به نقل از امیر شاپور زندنیا.

رویه رو...» شد.^۱

در این سال‌ها و به‌ویژه در خلال سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ که دوره اوج فعالیت‌های سیاسی در ایران بود نه خود نسبت به کار سیاسی به معنای متعارف آن رغبتی نشان داد زیرا همان‌گونه که در ادامه این یادداشت بدان اشاره خواهد شد، خواستگاه اصلی تلاش و تحرک بشری را در عرصه‌ای دیگر سراغ داشت و نه آن سرسختی و انعطاف‌ناپذیری ذاتی، پایبندی‌اش به اصول «زیست سرفراز»، حداقلی از آن مل را که لازمه هر نوع کار سیاسی است، میسر می‌ساخت. از این رو جهان‌بینی آریاپارت را اصولاً می‌توان بیشتر دیدگاهی در تبیین جهان توصیف کرد تا تغییر آن. در کنار آن سرسختی و انعطاف‌ناپذیری و شاید هم به دلیل همین سرسختی و انعطاف‌ناپذیری، زبان دشواری که برای بیان آراء و عقاید خود انتخاب کرد نیز در محدودیت بیش از حد این حوزه تأثیر مؤثر بود. خود او نیز چنان‌که در بخشی از رساله «پارسی و سانس»^۲ گفته است از دشواری زبان انتخابی‌اش آگاه بود: «بناست که دانش‌پژوهان این زبان نخستین برخورد، خود رنجور از پیچش‌های همه همان روش پارسی آریاپارتی... یک‌باره همه بری از آن و رمیده همه به خشم، بهل کرده آن را و بیزار از روح درک‌کننده و چنین رویگردانده همه از آن و هر که به سی خویش گردد...»^۳ ولی از جایگاه «... وی به خلاف همه همه‌های این روزگار، هیچ چیز را برای فهم توده‌ها ننوخته...»^۴ بداند، این را نیز می‌بایست مخاطبی دیگر باشد.^۵

بهرام شاهرخ مدیر نامه جهان نو در یادداشت کوتاهی در آغاز نخستین مقاله منتشرشده آریاپارت در توضیح این زبان خاص چنین نوشته است: «انشمند نامبرده معتقد است در مواردی که برای لغات اروپایی لغات فارسی نداریم به استعاره لغات اروپایی به کار برده شود تا ترجمه عربی آن‌ها زیرا زبان‌های اروپایی را تنها نظر نژادی وابسته به زبان ایرانی هستند در حالی که زبان عرب از هر جهت برای ایرانیان بیگانه می‌باشد.»^۶

ولی این دیدگاه زبانی به نوعی بهره‌برداری بی‌قید و شرط از لغات اروپایی

محدود نبود، لحن زبان و از آن سخت‌تر آوانگاری و سجاوندی خاصی را که برای بیانش لازم می‌دانست نیز شامل می‌شد که آن نیز به نوبت خود بر این دشواری ارتباطی افزود.

در همان رساله این «روش آریاپارتی» را متأثر از «آتمسفر کوهساری تاپوری» دانست که «چپ و به عبارت دیگر واژگونه در فرازالوژی پارسی خودنمایی کرده است».^۱ ظاهراً آموزگاران او در پترزبورگ؛ بارتولد، شرباتسکوی و برتلس که به زبان‌های ایران آگاه بودند زبان او را ستوده بودند: «به شیوه‌ای شبیه یونان کهنش تعبیر و برخی لاکونی و یا به عبارتی دیگر همان اسپارتی‌اش خوانده یعنی که فشرده آن در واژه‌های متن کوتاه، پهن رسا در معنی و گه نوبت‌وار، گویی برجین شده تا که به آهنگ موسیکال آن مثلاً سخته‌ای وارد نکرده و آن را رساتر و ساز آید ... پاره‌ای آن را نشر لیریک از خود جدا کرده، الهام‌گویی از پیر توس، فردوسی می‌گیرد و برخی نیز در سنگین به فهم آسان نکند، و با پیش به روش نگارش فلسفی نتیجه می‌داده...»^۲

مع‌هذا در عین حال که از لحاظ آکادمیکی هرگونه آمیزش را با فرهنگ اروپ و با هر واژه‌ای که ریشه در گریک یا لاتین یا خود از همان گوئیک هم که گرفته باشد ولی پارسیزه و از زیر کنترل آکادمی...^۳ گشته باشد نه‌راسیده هرگز...^۴ ولی در این زمینه افراط را نیز نمی‌پسندید و رویی با «... پاره‌ای واژه‌های تازی در پارسی که این روزگار جزء این زبان درآمده...» را «بیزی...» جز ابراز فاناتیزمی نازیبنده... نمی‌دانست.^۴

نژاد و نژادگرایی

بخش مهمی از نوشته‌های آریاپارت به توضیح آموزه‌های نژادی اختصاص دارد؛ هم از لحاظ توضیح نحوه‌ی تطور این آراء و معرفی چهره‌های صاحب‌نظر در این امر و هم از لحاظ اشاره به پاره‌ای از استدلال‌های علمی ارائه شده در این زمینه. در این میان بحث‌ناشده باقی می‌ماند نخست مصائب و فجایع حاصل از آریاپارت آموزه‌هایی از این دست به‌ویژه در تجربه‌ی هولناک نازیسم آلمان است که خود شاهد

۲. صص ۳۷۵-۳۷۴.

۴. ص ۳۷۵.

۱. ص ۳۷۲.

۳. ص ۳۶۳.

عینی جوانبی از آن بود و همان‌گونه که اشاره شد ظاهراً از لحاظ شمول آن قوانین نژادی بر اسلاوها نیز رویه حاکم را مورد انتقاد قرار داده بود و دیگری نیز رنگ‌باختن تدریجی بسیاری از پیش‌فرض‌های علمی نهفته در این آموزه‌ها، نظر به پیشرفت‌های بعدی دانش بشری در حوزه دیرینه‌شناسی انسان، علم ژنتیک و دیگر حوزه‌های ذی‌ربط.

در مورد موضوع نخست، نازیسم و تباهی نهفته در آن پاره‌ای از آثار پایه در این حوزه چون ظهور و سقوط رایش سوم و یلپام شایرر و یا کتاب هیتلر یواخیم فست^۱ که اخیراً منتشر شده، در دسترس پژوهشگران قرار دارند و در نتیجه در مورد کم و کیف این موضوع دیگر کمترین تردیدی بر جای نیست. در باب نقد آموزه‌های نژادی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مباحث با ترجمه و انتشار آثاری چون تکامل و رفتار انسان جان کارترایت^۲ می‌توان بحث را لااقل از لحاظ علمی پایان یافته تلقی کرد هرچند که متأسفانه بر کژتابی‌های نهفته در ذهن بشری حد و حدودی متصور نیست.

اساس نگرش آریا پاریز را بدین موضوع نوعی نگاه پولیژیستی تشکیل می‌دهد.^۳ «بنیاد سرشت نخستین نژادها، زرد، سیاه و سپید» را یکی نمی‌داند و بر همین قیاس «... این پنداشت که نژادها همه از یک گوهر، یک پشت و یک دودمان‌اند...»^۴ و «... این بنیاد در لژیک آریایی توان پی برد 'سپید نژاد نمای' در اتاپ نخستین آفرینش افتاده، در اتاپ 'دو' آفرینش 'زرد نژاد نمای' و اتاپ سه آفرینش 'سپید نژاد نمای'...»^۵

به عقیده او هر نژاد نیز راز و سرشتی خاص دارد؛ «... خمیره یا ماهیت و ذات هر تیپ، هر چنگ و هر نژاد از همان روز نخست بر این دینامیزم آن تیپ، آن چنگ و آن نژاد...» بوده است.^۶

این سرشت اولیه نیز اصولاً ماهیتی الهی دارد؛ «... در راز - خاستگاه سرشت

۱. به ترتیب ترجمه کاره دهگان (تهران، آمه، ۱۳۸۹) و مهدی سمسار (تهران، زاو، ۱۳۹۰).

۲. ترجمه بهزاد سروری خراشاد، ویرایش عبدالحسین وهاب‌زاده، مشهد: انتشارات بهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۸۷.

۳. در این دیدگاه برآمدن نژادهای انسانی نه از یک خاستگاه واحد، بلکه از چندگونه متفاوت و در حوزه‌های زمانی و جغرافیایی بی‌ارتباط با هم نگریسته می‌شود.

۴. ص ۹۴.

۵. ص ۱۱۲.

۶. ص ۱۳۰.

نخستین و نهاد آمده و نیست تحفه محیط...^۱ به دیگر سخن... و دیعه ای است... آسمانی و نه در اختیار انسان...^۲ هرچه هست سوژکت و در گوهر به ذات است که بروز و آن آسمانی است و نه در اراده انسان.^۳

و به رغم یک چنین تأکیدی بر ماهیت آسمانی ذات بشری از همان گام نخست بر آن است این عرصه را از هرگونه تعبیر و تفسیر بیشتر مصون نگه دارد؛ «... زیبایی های میلزوفی یکستای پرستی های آریانیزم نیست در ژرف مگر همان در راز بدای پرستی اش و نه هرگز پیامبر پرستی...»^۴ و بر این اساس در این عرصه «... بیش از هر چیز این انسان هست که همه چیز است و نه فلز و یا کاپیتال و کامپیوتر و سرمایه...»^۵ و بندت این انسان نیز در اصل تجلی «فرد ایزدی» است.^۵

در این جهان به مردمانش براساس تقسیم به نژادهای گوناگون از «دینامیزمی» متفاوت برساخته شده است. «دینامیزم» نژاد آریایی با دینامیزم ژاپونی و دینامیزم نژادی این با دینامیزم «... می» همسان بنیاد با هم فرق...^۶ دارد - راه رستگاری را در «... مراعات این حقیقت...» در تمام شئون فرهنگی هر نژاد... می داند که «... بایست در آیین فرمانروایی آن... نسپ گشته با راز این انحطاط در نبرد و ریشه های را نابود سازد...»^۷

از نظر آریاپارت تجز تطابق و همسان بودن این راز نهفته در ذات نژادی، هیچ راه دیگری وجود نداشت؛ «بنیاد هر تشکیلاتی توی نژادهای فرمانفرمای، در هر موردی از گردش چرخ زمانه که بوده و یا در محور از پستی که که آن پدید افتاد، اگر در اصول مقرون بود با نوامیس طبیعت و به زبانی دیگر با دینامیزم طبیعی آن نژاد و وفق می داد با پسیکولوژی توده های بزرگش بشیخ شبهه آن توده سرفراز زیسته و توی پرتو زیست سرفراز که پاره ای نیز آن را... آنرا می خواند، نژادی نیرومند پدید...»^۸ می آمد و «... اگر شرایط محیط و شالوده پروت با اصل در دینامیزم این نژاد جور نیاید مکانیزم گردش چرخ امر سوسیال آن بنیاد پدید آمده شده و شبهه ای نیست که آنارش است در این مقام تنها فرمانفرمای و فرجام آنرا هم

- | | |
|-----------|----------------|
| ۱. ص ۱۵۱. | ۲. ص ۴۷۹. |
| ۳. ص ۲۸۳. | ۴. ص ۱۵۳. |
| ۵. ص ۲۸۴. | ۶. ص ۲۰۴. |
| ۷. ص ۲۰۴. | ۸. صص ۱۵۰-۱۴۹. |

هم نیست مگر پیچش توی دانه‌های زنجیرهای بردگی.^۱

در راه سیاست

همانند دیگر دیدگاه‌های راست افراطی برای افکندن طرحی نو بر نوعی نخبه‌گرایی سیاسی تأکید دارد: «به توده‌ها حق زندگی انسانی دهید و نه کرسی‌های فرمانروایی را چک‌دگان این رزمگه، دیگرند.»^۲ و بر همین اساس و همانند دیگر هم‌تایان سیاسی‌اش مخالف سرسخت پارلمانتاریزم و دموکراسی. «پارلمانتاریزم با راز نامیزم این نژاد نیست ساز! فرجامش این، همه بردگی است و ریختن زنجیر است به کتاپ نژاد خبیث...»^۳ از این‌رو به جای «...اشکباری‌ها در گرد ستاکوی دموکراسی و آداب‌عبادت کژ راز جمهور یا سوسیالیزم، فریاد پارلمانتاریزم و به فرجام مارکسیزم که همه از بنیاد کنتردینامیزم یکتاپرستی آریا بنیاد گرفته و نیست مگر تراوشات فکری، مایه...»^۴ خواهان اقتدار یک هسته سیاسی است که قابلیت نهفته در این نژاد را قوی‌تر فعل درآورد: «...پایه‌های هر تیپ تشکیلات فرمانفرمایی توی آری‌ها بایست بر همان بنیادی ریخته شود که آن را کورش کبیر ریخت. تنها با یک فرق و آن پیچش «آریا نیست آکادمی» است در آپارات آمپیر، یعنی براساس یکتای پرستی بر پرستش فیروزوفیک آن در راز آمپیر و شاهکار سپاهی‌گری که وزین‌ترین غرایز جبلی این نژاد است. آریمان به آریا درفش...»^۵

در کنار برآمدن این مرکز سیاسی جدید دیگر سیاستی که می‌بایست اعمال شود در مجموع رشته تغییراتی بود مشابه آنچه فاشیسم بی‌دود و رنگ اول و دوم جهانی در نظر داشت؛ در کنار نوعی نگاه روستیک که آن نیز همان سال‌ها براساس آرزوی «بازگشت به خویشتن خویش» پاره‌ای از تحرکات فاشیست‌ها در برهه ناب بود — «...بنیاد هست راز آمپیر در ژرف آسیا، کهن آیین کشاورزی این...» — اصولاً تشکیل نوعی دولت Corporate بر حول محور یک اقتصاد دولتی — و در نظر داشت، زیرا «...ساز نیروی رنج اندوستری در ریختن بنیاد زیست سرانجام این نژاد نگیرد پای مگر بر بنیاد ناسیونالیزه ساختن مراکز کاپیتال‌های بزرگ بر بنیاد

۱. ص ۳۹۳.

۲. ص ۱۵۲.

۳. ص ۱۵۴.

۴. ص ۱۷۰.

۵. ص ۱۳۶.

۵. همان.

پلان ریزی و تمرکز منابع کل در جنگ آپارات فرمانفرمایی...^۱

از لحاظ دینی هم اگرچه نگاه آریاپارت را می‌توان یادآور ترویج و تبلیغ نوعی پاگانیزم، بازگشت به نوعی آیین‌های کهن و ماقبل چیرگی ادیان سامی دید که در پاره‌ای از دیگر نگرش‌های فاشیستی دوره بین دو جنگ نیز موارد مشابهی داشت ولی با آنکه نوعی نگاه آریاپارت به جهان پیرامونش ماهیتی فرانسوونالیستی داشت - حوزه زیست سرفراز نژاد موردنظر او «... محدود به هیچ مرزی روی کره نشده و مرزهای آمپیر عقاب آنجاست که درفش در آن سایه افکند»^۲ - و پافشاری بر همین اصل در اعتراض به سوءرفتار آلمان‌ها با اسلاوهای آریایی، باعث طرد وی شد ولی به هر حال، و نه آنکه به ایران بازگشت حوزه فعالیت‌هایش نیز خواهی‌نخواهی بدین محدود می‌شد و در تعامل یا به عبارت دقیق‌تر، در تقابل با آن بازتاب یافت. در مراحل نخست بازگشت به ایران بنا به دلایلی قابل فهم نسبت به خاندان سلطنت نظر چنان ساعی ابراز نکرد و در همان بدو ورود به تهران و دیدن مجسمه رضاشاه در میدان راه‌آهن، در انتقاد از فضااحت شهریور ۱۳۲۰ از این آرزو سخن گفت که «... ای کس در انجای آتاریانه جنگی انگلو - آمریکو - روس به زیارت مزارت در کوه‌های مانده می‌شتافم...» و از نابرازندگی این «... رُست غرورآمیز به آن شاهنشاهی که تسلیم بر سرک‌های خونینش سپرده به خاک نشد...» نوشت.^۳

ولی اساس دیدگاهش اصولاً بر تشکیک نوعی هنجار رهبری استوار بود که می‌بایست «... تحت ریاست عالی شاهنشاه، زیردرفش»^۴ تشکیل گردد. با این حال در این روزگار که دوران تدریس وی در دانشگاه شکستارن بود روی سخنش بیشتر با نظامیان بود و احتمالاً بیشتر امید داشت که از «... سامی‌گری که

۱. ص ۱۳۷، همچنین ص ۳۳۹.

۲. ص ۲۸۴.

در تأکید بیشتر بر این جنبه فرانسوونالیستی می‌توان نوع نگاه وی به جنگ‌های ایران دوم جهانی اشاره کرد که آن را به دلیل وجه «داخلی» اش، جنگی زیانبار می‌دانست:

«... چه پیدا نیست که آریایی‌ها برای چه هدف عالی بشری است که از جنگ اول کره گذشته، در این جنگ یعنی در جنگ دوم کره که سومیش در اشکالی دیگر در پی هست چنین بی‌هیچ پرواز نفرین تاریخ یکدیگر را پاره می‌کنند...» (ص ۶۹).

۴. ص ۱۷۴.

۳. ص ۷۶.

وزین‌ترین غرایز جنگی این نژاد است...^۱ تشکیلات فرمانفرمایی مطلوب وی برخیزد اما در حدود شش هفت سال بعد، در سال ۱۳۳۳ که نهاد پادشاهی قوام و دوام بیشتری گرفت، موضوع شاهنشاهی از نو مورد تأکید قرار گرفت. این بار از تمرکز تمام نیروی آمپیر در گرد درفش، رفرم اساسی در آپارات دربار... سخن به میان آمد و «... فرمانفرمایی شخصیت‌های وزین دودمان اصیل نژادی آریایی در این نژاد و ایجاد مهستان یعنی شورای عالی آمپیر...»^۲

در همان رساله شاهنشاهی و آمپیر از یک شورای هفت نفره - کنکاش هفتگانه آمپیر - سخن گفته بود که می‌بایست زمام امور را در دست گیرد^۳ و گویا در پاسخ به پرسش و جوابی که در مقام نخست‌ی که در این زمینه می‌بایست برداشته شود از یک رای به نفع نفع اولیه - شخص شاه و خودش و انتخاب سوم شخص به توافق طرفین - بیان کرده بود و انتخاب چهار عضو دیگر به همین ترتیب.^۴

با این حال چنین نظریه‌ای آمد که در این سلسله مراتب فرمانفرمایی، معطل چهرهٔ بخصوصی نبود که اینک در بهمن ۱۳۵۷ و در آستانهٔ انقلاب خاطرنشان ساخت که «درفش در فلسفهٔ تاریخ آمپیر شاه نیست. شاه در سایهٔ درفش هست و اگر نبرازید بدان، نیست!»^۵

آنگونه که از داده‌ها و دانسته‌ها می‌تواند برمی‌آید آریاپارت نه اهل تحرکات سیاسی بود و نه درگیر شدن در فعالیت‌های تشکیلاتی. از آغاز تکرر بود و تا به آخر نیز به همین روی و در انزوای آلمپی خود.

نوع نگاهش به جهان پیرامون نیز چنین اقتضای داشت. اعتقادی سیاسی به یک دترمینیسم نژادی مطلق، نیرویی نهفته در راز آفرینش که ابتدا خلقت بشر در سطحی کلان و زندگی فردی در سطحی خرد، کل عملکرد بشر را از مهد تا لحد رقم زده بود و رقم می‌زد، علی‌القاعده فعالیت خاصی را در چرخش و آگاهی بخشی نیز طلب نمی‌کرد.

این را از نوع نگاه وی به تجربهٔ نازیسم نیز می‌توان دید. در واکنش به تئوری به حقی که نسبت به هیتلریزم ابراز می‌شد نوشت «ابراز ژست تلخ به حقیقت فیلزوفی

۲. ص ۳۳۸.

۱. ص ۱۵۵.

۴. به نقل از محمود بنی‌هاشم (هوریاس).

۳. صص ۱۷۵-۱۷۴.

۵. ص ۴۲۲.

نژاد مانند آن است که کسی ابراز نفرت به حادثه مثلاً زلزله کند. بدیهی است که چنین ابراز تنفیری در ماهیت زلزله کوچک‌ترین تغییری نخواهد داد. زلزله است و آثار آن در دینامیزم کره تکوین گرفته و در ژرم آن پدید و پرورش یافته است و به هنگام خود می‌آید و زمین‌های لرزان را محور خود زیر و روی کرده و درهمش می‌نوردد؛ چه کسی از آن برمد، چه روی به آسمان کفر خوانده و چه از آن نفرت گیرد، همه بی‌توفیر است.^۱

البته آن‌که یک پدیده سیاسی و اجتماعی را چنین می‌نگرد و بی‌نیاز از هرگونه سنجش و تلاش بشری برای تسهیل یا تسریع آن، تحقق آن را نیز معطل سعی و تلاش عملی حده نه‌اند، به هنگام خود می‌آید و زمین‌های لرزان را محور خود زیر و روی می‌نوردد....

یکی از بدیهی‌ترین آراء آریا پارت توجه خاص او به موضوع دین است؛ در قیاس با دیدگاه‌های وی و مردم‌نهاد سیاسی و اقتصادی مطلوب وی که در چند ملاحظه کوتاه و گذرا خلاصه شده‌اند، به موضوع دین توجه بیشتری نشان داده است. اگرچه از برخی جهات نگاه وی بدین مقول را می‌توان یادآور تبلیغ و ترویج نوعی پاگانیزم، بازگشت به آیین‌های سنتی ماقبل چینی، ادیان سامی دانست به گونه‌ای که در پاره‌ای از دیگر نگرش‌های فاشیست به جنگ رایج بود، ولی او تا جایی که به تکیه بر میراث کهن این سرزمین از لحاظ انواع و گوناگونی و مذاهب و مختلف ماقبل برآمدن ادیان سامی می‌شود، ترجیح خاص نشان نمی‌دهد. ضمن تأکید بر آزادی مذهب آن‌که «... مذهب در بن درفش یعنی سرزیر است آمپیر بایست آزاد و خدای پرستی در زیر درفش اساس همه چیز گردد» و همچنین خاطر نشان ساختن لزوم جدایی دین از حکومت با اشاره به تجربه بدفهم دوره ساسانیان که در خلال آن «اختیارات آتشکده‌ها... با محور اختیارات امپراتور در بن درفش...» شد،^۲ به هر حال بر این باور است که «... خدای پرستی در زیر درفش، اساس همه چیز باید گردد».^۳

اگرچه در بخش‌هایی چند از نوشته‌هایش «درویشی» و «صوفی‌گری» را «حراف

از کهن آریا - آیین [نژاد] خویش در گرد درفش» توصیف کرده است.^۱ و زیست سرافراز نژاد خود را نه «توی فانتازی‌های عرفان و نکبت درویشی، لایه و اندرز و زار!...» بلکه «توی رگبار مترالیوز! توی خروش رؤلوسیون در گرد درفش و توی آذرخش دینامیت!...» می‌بیند،^۲ ولی بن مایه دیدگاهش عمیقاً عرفانی است.

طغیان بر ضد عقل و بازگشت به «طبیعت» یکی از مظاهر اصلی نهضت رومانتیسم است که آن نیز از جمله عناصر مهم در شکل‌گیری اندیشه فاشیسم بود.^۳ دو مقوله‌ای است که در نوشته‌های آریاپارت وجه بارزی دارد. علاوه بر نژادگرایی آریاپارت که مبین نوعی بازگشت به اصل است، رگه‌هایی از خردستیزی را نیز می‌توان در آثار وی پی گرفت.

در «صیف و مینه‌های بُرد در سپهر آریانیزم» آن را در گرو «ابراز گُردۀ ژنیال و راز لیاقت و ابراز غرور و کمالات هر اساس اهریمنیزم» می‌بیند و «آنجا که اراده پولاد در راز عشق گشته همیشه به تیرۀ کُش چیره»^۴ و در جایی دیگر از آن می‌نویسد که «زُل خرد» در آیین این نژاد «به اثره و ان نمکی است که توی خوراک آید».^۵

و در اثبات یک چنین نکته، به نشانه‌ای بهتر از «لیتراتور این نژاد بزرگ» که برگ برگ آن از این راز حکایت است؛ «دروش این آتشفشان را در دینامیک این نژاد توی شاهکارها زیایشان» می‌بایست دید.

«توی تارهای مغز هرگز یک آریا به زندگی نپیوندد و با این اساس که اصطلاح فلسفی‌اش همان راسیونالیزم است و چه کنم و اگر همیشه جنگیده و «رندانه» چو پیر پارس [حافظ] «به هم‌نشینی» همان «رند» در پرتو «زندگی» سر فرود آورده است...»^۶

«نی آریان! نکته در همین جاست که در آیین «عشاق» و «خرد شگی» و راز «عشق» و «فداکاری» شباهتی موجود نیست».^۸

۱. ص ۱۵۸.
۲. ص ۱۶۲، همچنین بنگرید به ص ۲۴۰.
۳. بنگرید به آریا برلین، ریشه‌های رومانتیسم، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷، صص ۲۳۲-۲۳۱.
۴. ص ۱۷۴.
۵. ص ۲۰۱.
۶. ص ۱۵۷.
۷. ص ۲۰۱. علاوه بر «پیر پارس» [حافظ] از قیام‌ها و مولوی‌ها و ابن‌سیناها نیز ستایش می‌کند (صص ۱۵۹-۱۵۸).
۸. ص ۲۰۱.

آریاپارت و آراء وی بیشتر اهمیتی تاریخی دارند؛ هم در مقام بازگویی بخشی از تحولات و رخداد‌های این سرزمین در سال‌های گذشته و هم به عنوان گوشه‌ای ناشناس از طرح و بحث آراء سیاسی در همان دوره.

چگونگی تدوین این مجموعه

در سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰ برای کسب اطلاع بیشتر از سرگذشت برادرش لیاک خان سالار جنگ، چند جلسه‌ای به دیدار شروین باوند نائل آمدم. در کنار بحث اصلی که ماحصل آن بعدها به صورت رساله‌ای منتشر شد^۱ در مورد سرگذشت خود ایشان و آراءشان نیز صحبت‌هایی به میان آمد. یکی از رسائل منتشر شده ایشان را داشتم. برای اینک دیگر نوشته‌های خود را نیز مرحمت کردند.

اگرچه همان روز نیز بی میل نبودم که برای گردآوری و تدوین این آثار - به گونه‌ای که اینک سر شده است - اقدام کنم ولی زمینه این کار فراهم نیامد؛ مدت‌ها فکر می‌کردم و تا حدی در جانب من بود که این مهم را پیگیری نکردم و در نهایت ایشان نیز جان به درآورد. ولی اینک بیشتر بر این اندیشه‌ام که با توجه به جنبه دترمینیستی دیدگاه‌هایش، سؤالات خودسازی بدین کار نمی‌دید، چرا که راز و رمز نهفته در کیوان سپهر، به هر حال به جایایی که مقرر بود راه می‌برد، چه برای روشنگری در این امر سعی و تلاشی به عمل آید و چه به عمل نیاید.

این کار مانند تا در چارچوب آشنایی و مکاتبات با وهشگر گرامی مصطفی نوری و تحقیقات ایشان در مورد تاریخ معاصر و دوران از اووم گردآوری و تدوین نوشته‌های آریاپارت سخن به میان آمد و آنچه در این مجموعه گرد آمده است در درجه اول حاصل تلاش‌ها و پیگیری‌های ایشان است.

عامل دیگری که به داد این مجموعه رسید لطف و محبت منم و صوفی هاشم (هورپاس)، دوست و همراه دیرین پروفیسور شروین باوند بود. ایشان در کنار ارائه مجموعه درخور توجهی از نوشته‌های منتشر شده و منتشر نشده آریاپارت، تصاویری چند از ایشان و توضیح جوانبی از زندگانی و آراء وی، در مورد نحوه

۱. کاوه بیات، قیام نافرجام، شورش لیاک خان سالار جنگ، خراسان، تیرماه ۱۳۷۵، تهران: انتشارات پروین، ۱۳۷۵.

آشنایی با آریاپارت و همچنین آنچه را در آراء و افکار وی مهم می‌دانند یادداشتی نوشته‌اند که در آغاز این مجموعه منعکس شده است.^۱

چنان‌که از تصویر نمونه‌هایی چند از دست‌نوشته‌های آریاپارت که در این مجموعه گنجانده شده‌اند برمی‌آید وی در چگونگی ضبط و آوانگاری نوشته‌های خود نیز سبک خاصی داشت؛ رعایت کامل این سبک و سیاق میسر نبود از این رو در چاپ نوشته‌های ایشان از همان روالی که خود ایشان در آثار چاپی خود رعایت کرده بودند پیروی شد.

در پاره‌ای از جای‌ها از اصل لاتین اصطلاحاتی که به کار برده بود استفاده شده است و در پاره‌های دیگر نیز آن اصطلاحات به الفبای فارسی نوشته شده‌اند.

پاره‌ها از این اصطلاحات و همچنین کلمات پارسی‌ای که به کار برده است، توضیحاتی هم دارند. این منظور علاوه بر انضمام یک واژه‌نامه در انتهی این مجموعه در موارد نخست، در دل این واژه‌ها نیز در پاورقی منعکس شده است.

ترتیب تدوین این مجموعه نیز به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود، بعد از زندگینامه خود نوشت ایشان براساس سیر نگارش این نوشته‌ها قرار گرفت. برخی از این نوشته‌ها که جنبه‌ای پراکنده داشتند در بخش سلی کتاب جای نمی‌گرفت در بخش دوم پیوسته‌ها آمده‌اند. علاوه بر این آریاپارت و در مورد وی، تعدادی سند و گزارش در دست بود که آن‌ها نیز در بخش اول پیوسته‌ها آمده‌اند.

کاوه بیات

۱. البته جا دارد از آقای ابوالحسن خوشرو به خاطر مرحمت نسخه دوم گریزی به بیوگرافی... که آریاپارت به او سپرده بود و نیز دکتر مهدی نوری که یادداشت مصاحبه با روزنامه اطلاعات و خاطرات مربوط به بمباران برلین را در اختیار گذاشتند نیز تشکر شود و همچنین آقای عباسقلی امیرمختاری که پاره‌ای از تصاویر این مجموعه را لطف کردند.